شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

شنبه

سال شانزدهم
۱۶ تیر ۱۴۰۳
۲۹ ذی‌الحجه ۱۴۴۵
شماره ۴۲۵۶

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۵-۱ ۸۸۸۸ ۳۷۲-۰۵۱
- نمابر: ۳۸۴۹۰۳۸۴-۰۵۱
- روابط عمومی: ۳۸۴۸۳۷۵۲-۰۵۱
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۲۷٪	۲۱° ↓ ۳۵° ↑
صبح ۲۴	ظهر ۳۳
عصر ۲۸	شب ۲۸

اوقات شرعی مشهد

- اذان ظهر ۱۱:۳۶:۲۵
- نیمه شب شرعی ۲۲:۴۳:۱۳
- غروب آفتاب ۱۸:۵۲:۲۰
- اذان صبح فردا ۰۲:۳۴:۵۳
- اذان مغرب ۱۹:۱۳:۳۱
- طلوع آفتاب فردا ۰۴:۲۱:۰۳

کوچه

درد مردم را چاره کنید آقای رئیس جمهور!

غلامرضا نبی اسدی
روزنامه نگار

این بار هم که انگشتان روی حروف صفحه کلید فرود می آید تا حروف بر جان کاغذ بنشیند نیز مردم رأی هایشان را به صندوق انداخته اند و در حال شمارش است. هنوز معلوم نیست فردای سعید باشد یا آینده مسعود، اما دعا می کنیم خداوند علی اعلا بهترین آینده را روزی ایران و ایرانیان فرماید. ان شاءا... هرکس که در دایره تقدیر الهی به قلم تدبیر مردم، صاحب عنوان ریاست جمهوری شد، خود را خادم همه جمهور بداند و درباره همه مردم وطن احساس تکلیف کند. به فردای انقلاب و ایران و سرنوشت تک تک هم وطنان، حتی آنانی که غربت نشین شده اند -به هر دلیلی- متعهد باشد. اگر صدایم به او برسد یا این کلمات را بخواند، از او خواهم خواست که با اولویت، مسئله غیبت ۶۰ درصدی مرحله اول انتخابات را واشکافی، دلیل سنجی و پاسخ یابی کند. هدف گذاری اش این باشد که در گام اول و در اولین انتخابی که برگزار می کند، این نسبت ۶۰ به ۴۰، برعکس شود. در گام دوم هم با توجه به مردم پایه بودن قدرت ایران، که مستظهر به عنایت الهی نیز می شود، همت کند تا نمودارهای حضور مردم، سیری صعودی داشته باشد.

ما به حضور مردم در عرصه های ملی در ساحت های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... نیاز داریم. هرکس رئیس جمهور شد، باید به بسترسازی برای حضور و تسهیل نقش آفرینی مردم، همت را دوچندان کند. موفقیت های کلان هم از این مسیر حاصل می شود. عظمت ملی هم در همین هندسه جان و در جهان جا می گیرد. دنیا هم ایران را، جمهوری اسلامی را به میزان حضور مردم اندازه می زند. سایزبندی قدرت جهانی هم بر اساس همراهی مردم با حکومت ها شکل می گیرد. دیگر مؤلفه های قدرت ساز، مقوم این قدرت مادر هستند.

از این منظر هر اقدامی با هر عنوانی که به کاهش حضور مردم بینجامد، با هر نیت و زیر هر پرچمی که باشد، هم عملی ضدانقلابی است و هم کنشی ملی ستیزانه. راه بستن بر واضعان و عاملان این نحله های رفتاری، گام اول در بازگرداندن مردم به صحنه است که رئیس جمهور منتخب از همین فردا باید برایش چاره کند. وقتی بنیان گذار نظام و خلف صالحش در هر انتخابات بر حضور حداکثری تأکید دارند، کسانی که مردم را در میدان تاب نمی آورند و موفقیت خود را در غیبت جمهور می دانند، باید به حاشیه رانده شوند.

امیدواریم و امید را به دعا غنی سازی می کنیم تا آرزوهای خوب ایرانیان با حضور افتخارآفرین در صحنه انتخابات محقق شود. این حق آحاد ملت است که آرزو را و پرامید به سوی فردا حرکت کنند. پرچم افرازی و تسهیل امور برای این مهم بر شانه رئیس جمهور فردا قرار می گیرد. همه کمک کنیم موفقیت ها روزافزون شود، ان شاءا....

اول شخص

یک تراژدی خون بار در چهار پرده

درباره لطفعلی خان زند از تاج گذاری تا مرگ، به بهانه سالروز آغاز جنگ های او با آقامحمدخان قاجار

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

چمن هزار بیضا/ شیراز

دوهزار، برابر ده هزار، در پهنه دشتی به نام چمن هزاربیضا. این طرف آقامحمدخان قاجار ایستاده است و آن طرف لطفعلی خان. آقامحمدخان جای پایش را در شمال و مرکز ایران قرص کرده و لطفعلی خان به تازگی از جشن تاج‌گذاری اش برگشته است. به روبه رو نگاه می‌کند. این اصلا شبیه آن رؤیایی نبودکه عمری در سر داشت. خیال می‌کرد فردای تاج‌گذاری، خستگی ماه ها جنگ و جدال از تنش بیرون می آید. یادش می آید اول بارکه این طور برابر یک لشکر سرباز تا دندان مسلح ایستاده بود، جوانی بیست ساله بودکه به اعتماد پدرش قرار بود شهر لار را تصرف کند. لار، دوتا قلعه اندرونی و بیرونی داشت و دو سمت دیگرکوه بود. مثل اینجا نبودکه نیروها رخ به رخ یکدیگر قطار شده باشند.

می شد شبانه نیروها را از راه‌کوه بفرستد سمت قلعه و آفتاب که بالا آمد، محافظان قلعه را غافل‌گیرکند و تمام. اینجا فرق داشت. با این حال، با همان اندک سپاهش از دشمن پیش افتاده بودکه عمویش جا زد، میدان خالی‌کرد و شبانه از معرکه‌گریخت تا زیر پای لطفعلی خالی شود و سقوط کند، بلکم تاج شاهی به او برسد. اگر توطئه خودی ها نبود، شاید آقامحمدخان را در همان نبرد نخست زمین می زد.

اما دست به زانو گرفت، قوایش را جمع کرد و آرام و آرام عقب نشینی کرد و برگشت شیراز. شیراز قلعه های محکمی داشت. آقامحمدخان آن قدرها زمان نداشت تا با آن اندک آذوقه‌ای که همراه دارد، راه ورود به شهر را پیدا کند. پس میدان جنگ را ترک کرد. لطفعلی خان ماند و وحشت بازگشت آقامحمدخان. تابستان رفت. پاییز شد. گندم روی‌گندم‌گذاشت و تا می شد انبارها را از ترس شبیخون آقامحمدخان پرکرد، اما خبری از حمله دوباره‌اش نشد. خیال آسوده لطفعلی، آخرش هم‌کار دستش داد...

سیرجان/کرمان

ابوالحسن خان بیگلری، حاکم کرمان، پیغام فرستادکه آهای لطفعلی خان! بیا که نرماشیر و گواشیر افتاده است دست اعظم خان افغان. نیروهای خودجوش مردمی در روستاها هم کفن پوش آمده اند میدان. گواشیر را آزادکردند، اما نرماشیر هنوز در محاصره است. عقل روی عقل گذاشتند، فکرکردند لطفعلی خان مرد این میدان است. لطفعلی هم عمویش نصرا...خان را در شیراز به جای خودش‌گذاشت و سرازیر شد سمت سیرجان. سیرجانی ها که به استقبالش رفتند، تردید افتاد به دل ابوالحسن خان. اعیان کرمانی نشستند زیر پایش که خبر به‌گوش آقامحمدخان برسد، خشمش دامن همه ما را می‌گیرد. زیرا از طبرستان و کردستان تا قم و کاشان همه در دست قاجاری هاست. یک شیراز مانده است برای زند. یقین داشته باش آقامحمدخان سراغمان می آید. لطفعلی خان که رسید حوالی‌کرمان، به خیالش که‌کرورکرور سرباز به یاری اش می آید، چشم به راه نشست، اما از نیروهای‌کمکی خبری نشد. زمستان از راه رسیده بود. آذوقه سپاهیان ته‌کشید. چند روزی هم به خوردن گوشت اسب و الاغ گذشت، اما سرما و گرسنگی رفته رفته سپاه لطفعلی را زمین‌گیرکرد. از سمت شیراز هم بوی توطئه می رسید....

دشتستان/ شیراز

مدتی است زمزمه های حذف لطفعلی خان از گوشه وکنار به‌گوش می رسد. حاج ابراهیم کلانتر در شیراز با چندتن دیگر از خان های دشتستان و گرمسیر قصد جان لطفعلی را دارند تا پس از سربه نیست‌کردنش، شیراز، این آخرین پایگاه زندیه را در دست بگیرند. خبرکه به لطفعلی خان می رسد، خودش را با سپاهی عظیم می رساند پشت دروازه های شیراز. به خیالش نیروهای وفادار در شیراز راه را برای ورود به شهر باز می‌کنند، اما نه تنها به در بسته می خورد،که حالا خانواده اش هم در شهرگروگان نیروهای شورشی اند. آقامحمدخان هم با پیغام حاج ابراهیم‌کلانتر از آذربایجان روانه فارس شده است. چه فرصتی از این مغتنم ترکه با تسخیر فارس، کار زندیه را یک سره کند... از آن طرف، حاج ابراهیم‌کلانتر در حال چپاول اموال زندیه است. یک لشکر دوهزارنفره هم فرستاده است به سمت لطفعلی خان که دستگیرش کنند، اما حریف سپاه لطفعلی نمی شوند. لطفعلی کم‌کم دارد بیرون شهر شیراز پایگاه قدرتش را تقویت می‌کند. حالا آخرین چشم امید حاج ابراهیم، آقامحمدخان قاجار است. حمله‌ای هوشمندانه که با فریب لطفعلی مبنی بر فرار آقامحمدخان، موجب می شود تا شبانه دست از حمله بردارد و به صبح نکشیده، مغلوب سپاه قاجار شود. پس به سمت‌کرمان می‌گریزد...

طبس/کرمان

لطفعلی خان که تا دیروز پشت دیوارهای شیراز مغلوب شده بود، به سمت‌کرمان که می دانست به راحتی بر حاکمش مسلط می شود می رود. وقتی می رسد طبس، بی‌آنکه به دشواری بیفتد، حاکمش راکنار می زند و بر تخت حکومت تازه اش می نشیند و سپس به کرمان می رود. همان جا برای خودش پادشاهی می‌کند و سکه ضرب می زند و رونق می‌گیرد. خبرکه به آقامحمدخان می رسد، بی معطلی خودش را می رساندکرمان و چهارماه تمام شهر را در محاصره قرار می دهدکه اگر خیانت یکی از نگهبانان قلعه نبود، لطفعلی و ساکنان شهر به آن زودی ها دست از مقاومت نمی‌کشیدند. اما با ورود لشکر قاجار به شهر، زندیه و همه هوادارانش به زانو می افتند. شهر به تسخیر آقامحمدخان درمی آید و این سرآغاز جنایتی خون بار در تاریخ ایران است. بیست هزار چشم ازکاسه درمی آید و کوهی از اجساد و سرهای بریده شده، تاریخ کرمان را به قبل و بعد ورود آقامحمدخان تقسیم می‌کند.

لطفعلی خان حین فرار اسیر می شود. چشم هایش به دستور آقامحمدخان قاجارکور می شود و از قامت پادشاهی اش مشتی استخوان شکسته باقی می ماند و تن مجروح. درنهایت مرگ بر اثر خفگی، بزرگ ترین لطف آقامحمدخان به شاه زند بود تا در بیست وپنج سالگی به زجر بی پایانش خاتمه دهد. به این ترتیب، حکومت زندیه با دفن لطفعلی خان برای همیشه به تاریخ پیوست.

کارتون شهر

رضا جنگی

گران شدن پوشاک یکی از دلایل تمایل مردم به خرید لباس دست دوم است که خوشبختانه در مشهد با فروشندگان البسه تاناکورا برخورد می‌شود.

استوری گرام

حکایت استانخکاره و شاعر این کاره

امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

استانخکاره، فرزند آمن حوتپ سوم که پس از برادرش آخناتون بر تخت پادشاهی مصر نشست، فرعونی بی رحم، بی جنبه، شوخی نفهم و واقعا وحشی بود. او فقط یک سال بر مصر سلطنت کرد، اما در این یک سال چنان وحشی بازی درآورد که تا قرن ها عبارت «دوران استانخکاره» به معنای دوران بدبختی و بیچارگی مردم در مصر باستان و کشورهای همسایه به کار می رفت. استانخکاره به‌محض آنکه بر تخت پادشاهی نشست، دستور داد همه مأموران در شهرها و روستاها راه بیفتند و از مردم بپرسند خدایشان کیست و درصورتی که خدایشان کسی غیر از شخص فرعون بود، گردنش را بزنند و سرش را برای استانخکاره ببرند که با آن ها یک هرم نمادین درست کند.

مأموران فرعون طی نظرسنجی ای که سه ماه طول کشید، یک یک مردم را مورد تفتیش عقاید قرار دادند و از قریب به اتفاق آنان برای خدایی فرعون اقرار گرفتند و سر تنی چند از عناصر نامطلوب را نیز که به جای فرعون خدای دیگری را اعلام کرده بودند، برای فرعون بردند.

در آن زمان در مصر شاعری به نام سانخره سوجتو زندگی می کرد که شاعر کلاسیک سرا و دل خسته ای بود که کنج عزلت اختیار کرده بود و اشعار حکمی و پند و اندرز می سرود. مأموران فرعون چون درباره خدای وی از وی پرسیدند، پاسخ پیچیده ای داد که متوجه نشدند. پس وی را برداشتند و نزد استانخکاره بردند و گفتند ایشان جواب هایی می دهد که ما نمی فهمیم. گفتیم نکند دارد ما و فرعون بزرگ را مسخره می کند. استانخکاره رو کرد به دو مأموری که سانخره سوجتو را آورده بودند و گفت: خدای شما کیست ایکبیری ها؟ مأموران گفتند: شما هستید فرعون بزرگ.

فرعون سپس رو به سانخره سوجتو کرد و گفت: خدای تو کیست مرتیکه؟ سانخره به دو مأمور اشاره کرد و گفت: خدای من مرتیکه همان خدای این دوتا ایکبیری است. در این لحظه استانخکاره تصور کرد که منظور سانخره سوجتو خود اوست که خودش را خدای همه می پندارد و آن دو ایکبیری هم او را به خدایی قبول داشتند، اما منظور سانخره سوجتو خالق واقعی آن دو، یعنی خدای یگانه بود. به این ترتیب آرایه ادبی ایهام جان شاعر را نجات داد. استانخکاره نیز چندی بعد هنگامی که به ماهیگیری مشغول بود و همچنان خیال می کرد خداست، در رودخانه افتاد و تمساح های نیل که می دانستند او خدا نیست، وی را دریدند و به چندین قسمت نامساوی تقسیم کردند و خوردند.

عکس روز

نقش آفرینی پای صندوق های رأی

دور دوم چهاردهمین انتخابات ریاست جمهوری دیروز در سراسر کشور برگزار شد و مردم مشهد نیز پای صندوق های رأی آمدند تا نقش خودشان را در سرنوشت چهار سال آینده ایران ایفا کنند.

برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید.
عکس: محسن بخشنده/شهرآرا